

## معنای مولی در حدیث غدیر

محسن شریفی<sup>۱</sup>

### چکیده

وجود جانشین پس از پیامبر اکرم ﷺ امری بدیهی و واضح است که نیازی به دلیل و برهان ندارد، و مورد اتفاق همه مسلمانان است، اما آنچه در این باب سبب اختلاف شده، این است که آیا این مقام انتصابی است یا انتخابی؟ یعنی آیا تعیین و نصب جانشین در اختیار خدا و پیامبر ﷺ است یا در اختیار مسلمین؟ شیعه معتقد است این امر در اختیار خدا و پیامبر است و کس دیگری صلاحیت این امر را ندارد. ادله بسیاری از جمله حدیث غدیر را بر این امر ارائه کرده‌اند. اما در رابطه با لفظ «مولی» به کار رفته در این حدیث، برخی علمای اهل سنت و وهابیان اشکال و شبهه کرده‌اند که مراد از مولی در این حدیث دوست و یاور است نه سرپرست و اولی به تصرف، لذا مدعیان شما شیعیان قابل اثبات نیست. لذا نوشتار حاضر با بررسی شواهد و قرائن موجود، به تبیین و تشریح معنای مولی در حدیث غدیر خواهد پرداخت.

**کلیدواژه ها:** مولی، حدیث غدیر، امام علی علیه السلام وصایت، خلافت.

---

<sup>۱</sup> . کارشناسی ارشد تاریخ تمدن اسلامی و سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه قم

دانشمندان عقاید و مذاهب مختلف اسلامی اتفاق نظر دارند بر اینکه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باید امام و پیشوایی در میان مردم حضور داشته باشد تا آنان را در امور دینی و دنیایی، هدایت و راهنمایی کند، اما در اینکه این امام و پیشوا را باید خدا تعیین کند یا امت، اختلاف نظر دارند.

به عبارت دیگر وجود جانشین پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امری بدیهی و واضح است که نیازی به دلیل و برهان ندارد و موضوعی است که همه مسلمانان آن را قبول دارند، منتهی آنچه در این باب سبب اختلاف شده، این است که آیا تعیین و نصب جانشین در اختیار خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است یا در اختیار مسلمین؟ به تعبیر دیگر آیا مقام امامت انتصابی است یا انتخابی؟

شیعه معتقد است تعیین و نصب امام از جانب پروردگار است و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز در موارد مختلف و به بهانه‌های گوناگون، نسبت به معرفی وصی و جانشین خود اقدام فرموده‌اند. آن حضرت این حقیقت را گاهی صراحتاً و گاهی با کلماتی که حکایت از امامت و جانشینی بلافصل علی علیه السلام داشت، در میان اصحاب و یاران خود و احياناً در بین افراد خصوصی، بیان می‌کرد.

یکی از ادله شیعه برای خلافت و امامت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام حدیث غدیر است. طبق نقل مورخان اسلامی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در آخرین سال عمرش مراسم حج را به‌جا آورد، به هنگام بازگشت در روز هجدهم ذی حجه سال دهم هجری در سرزمین «غدیر خم» پس از نزول آیه تبلیغ، وصایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام را با گفتن جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» به صورت عملی و رسمی اعلام کردند. علمای شیعه می‌گویند کلمه «مولی» به معنای «اولی بالتصرف»، «امام»، «خلیفه» و «سرپرست» و یا کلمه‌ای مرادف با این کلمات است؛ و مولی در حدیث غدیر دقیقاً همان معنای مذکور را دارد؛ اما غالباً علمای اهل سنت با انکار این معنا به معانی دیگری همچون «ناصر» و «محبوب» و غیره تأویل کرده‌اند تا از توابع و لوازم آن که خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، بگریزند.

اساساً علمای اهل سنت و بالخصوص وهابیت این اشکال را مطرح می‌کنند که: دلالت «حدیث غدیر» بر مدعای شیعه وقتی تمام است که کلمه «مولی» - ذکر شده در حدیث غدیر - در استعمالات فصیح عرب به معنای «اولی» آمده باشد؟ برای پاسخ دادن به این شبهه و روشن شدن مدلول حدیث باید به سؤالات زیر پاسخ داد:

۱. آیا در لغت عرب، لفظ «مولی» به معنای «اولی» آمده است؟

۲. در صورت صحت چنین معنایی، آیا مقصود از «مولی» در حدیث همان «اولی» است؟

۳. آیا علمای اهل سنت کلمه «مولی» در حدیث غدیر را به معنای «اولی» معنی کرده‌اند؟

از این رو نوشتار حاضر در صدد است تا با مراجعه به کتب لغت، و همچنین بررسی شواهد و قرائن موجود در خود متن حدیث غدیر و وقایع اتفاق افتاده در غدیر خم، به سؤالات فوق جواب دهد تا از طرفی هم پاسخی به شبهه افکنان داده باشد و هم ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را اثبات کند.

## ۱- مولی در لغت

لغت‌شناسان کلمه مولی را سرپرستی، عهده‌داری امور، سلطه، استیلاء، رهبری و زمامداری معنا کرده‌اند، که نظر برخی از آنان اشاره می‌شود:

راغب در المفردات می‌نویسد: «ولایت یعنی یاری کردن و ولایت یعنی، زمامداری و سرپرستی امور و گفته شده است که ولایت و ولایت مانند دلالت و دلالت است و حقیقت آن سرپرستی است. ولی و مولی نیز در همین معنا به کار می‌رود». (راغب اصفهانی ۱۴۱۲)، ص ۸۸۵

ابن اثیر در النهایه می‌نویسد: «ولی یعنی یاور ... و هر کس امری را بر عهده گیرد، مولی و ولی آن است و از همین قبیل است، حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه ... و سخن عمر که به علی (علیه السلام) گفت: تو مولای هر مؤمنی شدی؛ یعنی ولی مؤمنان گشتی». (ابن اثیر، ۱۳۹۹)، ج ۵، ص ۲۲۷-۲۲۸

جوهری در الصحاح می‌نویسد: «... هر کس سرپرستی امور کسی را به عهده گیرد، ولی او است». (جوهری ۱۴۰۷)، ج ۶، ص ۲۵۲۹

صاحب معجم مقاییس اللغة می‌نویسد: «... هر کس زمام امر دیگری را به عهده گیرد، ولی او است». (ابن فارس ۱۳۹۹)، ج ۶، ص ۱۴۱

بنابراین با این سخن لغت‌شناسان، چگونه می‌توان «من کنت مولاه فعلی مولاه» را به معنای «دوستی» صرف دانست و سرپرستی اجتماعی و زمامداری را از آن جدا ساخت؟! مگر نه این است که «ابن اثیر» لغت‌شناس معروف تصریح می‌کند کلمه «مولی» در روایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) «من کنت مولاه فعلی مولاه» و نیز سخن عمر در معنای سرپرستی به کار رفته است؟

## ۲- مراد از مولی در کلام خلفا

با مطالعه خطبه‌ها، سخنان و نامه‌های مردم عصر رسول خدا ﷺ و قرون نخستین اسلامی، درمی‌یابیم آن‌ها همواره از واژه «ولی» استفاده و از آن خلافت، سرپرستی و اولویت را اراده و استنباط می‌کرده‌اند. خلیفه اول و دوم در خطبه‌های متعددی خود را «ولی امر مسلمین»، «ولی رسول خدا» و ... خوانده‌اند. همچنین وقتی جانشین خود را انتخاب و یا شخصی را به حکومت منطقه‌ای می‌گماردند، به او عنوان «والی» داده و در حکم او از کلمه «ولی» استفاده می‌کردند.

### ۲- ۱. ابوبکر و عمر ولی رسول خدا ﷺ

مسلم بن حجاج نیشابوری در صحیح خود به نقل از خلیفه دوم می‌نویسد:  
 «پس از وفات رسول خدا ﷺ ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا هستم، شما دو نفر (عباس و علی) آمدید و تو ای عباس میراث برادرزاده‌ات را درخواست کردی و تو ای علی میراث فاطمه دختر پیامبر را. ابوبکر گفت: رسول خدا فرموده است: ما چیزی به ارث نمی‌گذاریم، آن چه می‌ماند صدقه است و شما او را دروغگو، گناه‌کار، حيله‌گر و خیانت‌کار معرفی کردید و حال آن‌که خدا می‌دلند ابوبکر راستگو، دین‌دار و پیرو حق بود. پس از مرگ ابوبکر، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم و باز شما دو نفر مرا خائن، دروغگو حيله‌گر و گناه‌کار خواندید»<sup>۱</sup>. (نیشابوری (۱۴۱۹)، ص ۷۲۸-۷۲۹، ج ۱۷۵۷)

چنان‌که ملاحظه می‌شود خلیفه دوم در این روایت تصریح می‌کند هم ابوبکر و هم خود او، خود را ولی (خلیفه) رسول خدا ﷺ قلمداد می‌کردند آن هم با به کار بردن لفظ ولی.

صنعانی و ابن حبان نیز به نقل از خلیفه دوم می‌نویسند:

«عمر گفت: چون رسول خدا از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من ولی و جانشین پیامبرم، همان‌گونه که او رفتار کرد من نیز چنان خواهم رفت. سپس عمر به علی و عباس گفت: شما خیال می‌کردید ابوبکر ظالم و فاجر است ... سپس من بعد از ابوبکر دو سال حکومت کردم و روش رسول و ابوبکر را ادامه دادم ...»<sup>۲</sup>. (ابن حبان (۱۴۱۴)، ج ۱۴، ص ۵۷۵؛ صنعانی (۱۴۰۳)، ج ۵، ص ۴۶۹)

نکته مهم در این روایت به کار رفتن کلمه «بعده» در کلام ابوبکر است: «أنا ولی رسول الله ﷺ بعده». این کلمه مطلب را روشن‌تر و ما را بهتر به مقصود می‌رساند، که چرا «ولی» و «مولی» در سخن پیامبر اکرم ﷺ باید با هزاران تأویل حمل بر غیر مراد متکلم شود، ولی در سخن دیگران نیازی نباشد!!!

## ۲-۲. ابوبکر ولی و رهبر مسلمین

أبو بکر بعد از به خلافت رسیدن در خطبه‌هایی که برای صحابه ایراد کرده، با استفاده از کلمه «ولی» خود را «ولی امر مسلمین» خوانده است.

بلاذری در انساب الأشراف و بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت، نخستین خطبه ابوبکر را این‌گونه نقل کرده‌اند:

«چون ابوبکر به خلافت رسید برای مردم سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: ای مردم من رهبر شما شده‌ام ولی بهترین شما نیستم».<sup>۳</sup> (بلاذری (۱۴۱۷)، ج ۱، ص ۵۹۰)

ابن سعد، سیوطی، ابن حجر و بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت، خطبه دیگری را از خلیفه دوم نقل کرده‌اند که پس از به خلافت رسیدن آن را ایراد کرده است:

«وقتی با ابوبکر بیعت شد خطبه‌ای خواند و گفت: به خدا سوگند بعد از او چنین خطبه‌ای خوانده نشد، پس از حمد و ثنای الهی گفت: من به امر رهبری شما برگزیده شدم؛ ولی از آن خوشنود نیستم، دوست داشتم یکی از شما این مسؤولیت را می‌پذیرفت...».<sup>۴</sup> (ابن سعد (۱۹۶۸)، ج ۳، ص ۲۱۲؛ سیوطی (۱۴۲۵)، ج ۱، ص ۵۸؛ ابن حجر هیثمی (۱۴۱۷)، ج ۱، ص ۳۴-۳۵)

چنان‌که ملاحظه می‌شود عمر از کلمه ولی، اراده خلافت و جانشینی کرده است.

## ۲-۳. انتصاب عمر به عنوان ولی

وقتی ابوبکر احساس کرد عمرش به پایان رسیده، عمر را به جانشینی و خلافت بعد از خودش منصوب کرد. او در این انتصاب صریحاً از واژه «ولی» استفاده می‌کند و به صحابه اعلام می‌دارد عمر «ولی» مسلمین بعد از من است.

ابن حبان در این باره می‌نویسد:

«ابوبکر به عثمان گفت بنویس: این سفارشی است به مسلمانان؛ اما بعد ... سپس بیهوش شد، عثمان نوشته را ادامه داد، عمر بن خطاب را جانشین خودم بر شما قرار دادم، سپس ابوبکر به هوش آمد، گفت: آنچه نوشته‌ای برایم بخوان؟ عثمان خواند و نام عمر را برد، ابوبکر تکبیرگویان به عثمان گفت: خدا تو را پاداش نیکو دهد. آنگاه ابوبکر دست‌ها را بلند کرد و گفت: خداوند من عمر را بدون اجازه پیامبرت جانشین قرار دادم، جز صلاح آنان و جلوگیری از فتنه قصدی نداشتم، تو خود آگاه‌تری که من در آستانه سفرم، پس تلاش کردم تا بهترین و نیرومندترین آنان را که حریص بر پیشرفت آنان باشد برگزینم. او را از جانشینان هدایتگر که از پیامبر رحمت و صالحان پیروی نماید قرار ده، و مردم را شایسته رهبری او گردان. و این عهدنامه را برای مسلمانان شام و فرماندهان ارتش

فرستاد و به آنان گوشزد کرد بهترین فرد از میان شما را امیر و رهبر شما قرار دادم.<sup>۵</sup> (ابن حبان (۱۳۹۵)، ج ۲، ص ۱۹۲ - ۱۹۳)

ابن اثیر جزری نیز مسئله انتصاب عمر را توسط ابوبکر این گونه نقل می کند: «ابوبکر در نامه ای به فرماندهان ارتش نوشت: عمر را بر شما جانشین قرار دادم، و در این کار جز خیرخواهی برای مسلمین نخواستم، سپس ابو بکر از دنیا رفت و شب بدنش دفن شد».<sup>۶</sup> (ابن اثیر (بی تا)، ج ۴، ص ۱۰۹)

استفاده از واژه «خلیفه» و «ولی» در این دو روایت، نشانگر آن است که در آن زمان مردم از این دو کلمه یک معنی استنباط می کرده اند و «ولی» همان معنایی داشته است که «خلیفه» داشته است.

حال سؤال این است بر اساس دو روایت فوق، ابوبکر با دوراندیشی و ترس از اینکه مبدا امت پیامبر ﷺ بعد از او دچار فتنه و آشوب شوند و به اعتراف خودش بدون اجازه پیامبر ﷺ برای بعد از خودش - آن هم همان لفظی را به کار می گیرد که پیامبر ﷺ در غدیر خم استفاده کرد - جانشین تعیین می کند؟! هیچ کس از این لفظ معنای دیگری به ذهنش خطور نمی کند؟! ولی وقتی پیامبر اکرم ﷺ که آورنده و صاحب شریعت است و بالتبع نسبت به سرنوشت امت بعد از خودش در مقایسه با ابوبکر حریص تر و دلسوزتر است، اگر کلمه «مولى» را به کار ببرد باید ده ها و صدها توجیه کرد و معانی دیگری بر آن حمل کرد.

نه تنها ابوبکر برای انتصاب عمر از واژه «ولی» استفاده کرد، بلکه صحابه نیز در اعتراضی که به ابوبکر داشتند، از دو کلمه «ولی» و «خلیفه» در کنار هم استفاده کرده اند. چنان که ابن ابی شیبه در این باره می نویسد:

«وقتی مرگ ابوبکر فرا رسید کسی را نزد عمر فرستاد تا وی را جانشین خودش قرار دهد، مردم اعتراض کرده و گفتند: انسانی خشن و تندخو را جانشین می کنی؟ و اگر او را بر ما مسلط نمائی خشن تر هم خواهد شد، و چون خدا را دیدار کنی چه پاسخی برای جانشین قرار دادن عمر خواهی داشت؟».<sup>۷</sup> (ابن ابی شیبه (۱۴۰۹)، ج ۷، ص ۴۳۴)

## ۲-۴. عمر ولی و رهبر مسلمین

عمر نیز بعد از بیعت گرفتن از مردم و در طول دوران خلافتش خطبه هائی خوانده که با استفاده از واژه «ولی» خود را «ولی امر مسلمین» خوانده است. بلاذری در انساب الأشراف می نویسد:

«عمر پس از به خلافت رسیدنش خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی گفت: من بر شما خلیفه شده ام و اگر امید نداشتیم که بهترین و نیرومندترین و سخت گیرترین در

امور زندگی برای شما باشم این مسؤولیت را نمی‌پذیرفتم...»<sup>۸</sup> (بلاذری، (۱۴۱۷)، ج ۱۰، ص ۳۶۳)

طبری هم در این باره می‌نویسد:

«وقفل عمر من الشام إلى المدينة في ذي الحجة وخطب حين أراد القفول فحمد الله وأثنى عليه وقال ألا إني قد وليتُ عليكم وقضيتُ للذي على في للذي ولأني الله من أمركم إن شاء الله قسطنا بينكم».

«عمر در ماه ذی حجه از شام بازگشت و هنگام مراجعت خطبه‌ای خواند و در آن پس از حمد و ثنای الهی گفت: بدانید بر شما ولایت یافته‌ام و با خودم عهد کرده‌ام که اگر خدا خواست بین شما به عدالت رفتار نمایم». (طبری، (۱۳۸۷)، ج ۴، ص ۶۵؛ ابن کثیر، (۱۴۰۷)، ج ۷، ص ۷۹ و ۹۲)

## ۲-۵. انتصاب فرمانداران به عنوان والی

استفاده از واژه «ولی» و ارادهٔ خلافت، سرپرستی و حکومت از آن، کاربرد گسترده‌ای داشته است؛ تا جایی که در نامه‌ها و احکام فرمانداران و حاکمان دیگر مناطق اسلامی نیز در هنگام انتصاب از همین کلمه استفاده می‌شده است. از جمله ابن کثیر دمشقی متن حکم خلیفهٔ دوم را هنگام انتصاب أبو موسی اشعری به حکومت بصره این گونه نقل می‌کند:

«عمر به مردم بصره نوشت: من ابو موسی را والی قرار دادم تا حق ضعیفان را از افراد قوی و نیرومند شما بگیرد و با دشمن شما به جنگد و از دین دفاع نماید...»<sup>۹</sup> (ابن کثیر، (۱۴۰۷)، ج ۷، ص ۸۲)

استفاده از این واژه اختصاص به خلیفهٔ دوم نداشته، بلکه دیگر خلفا نیز هنگام انتصاب فرماندارانشان از همین کلمه استفاده می‌کردند. چنان‌که بلاذری در این باره می‌نویسد: «عبدالملک شهر کوفه را به مدت چهل روز تحت رهبری قطن بن عبدالله قرار داد سپس او را عزل کرد و بشر را حاکم کرد و به مردم گفت: بشر را بر شما امارت دادم و دستور دادم تا به خوبان شما خوبی کند»<sup>۱۰</sup> (بلاذری، (۱۴۱۷)، ج ۷، ص ۱۱۰)

طبری و ابن جوزی دربارهٔ انتصاب عبیدالله بن زیاد به حکومت بصره توسط معاویه بن أبو سفیان می‌نویسند:

«قد وليتُ عليكم ابن أخی عبید الله بن زیاد؛ (طبری، (۱۳۸۷)، ج ۵، ص ۳۰۰؛ ابن جوزی (۱۴۱۲)، ج ۵، ص ۲۷۸) «پسر برادرم عبید الله بن زیاد را والی قرار دادم».

همان‌طور که ملاحظه شد کلمه «ولی» در همهٔ این موارد به معنای سرپرست و ولی امر گرفته شده است. این بیانگر این است که آنچه حتی در ذهن عامهٔ مردم آن زمان از استعمال کلمه «مولی» متبادر می‌شده معنای خلیفه و سرپرست بوده است و ارادهٔ معنای

دیگر اغراض دیگری داشته است. چون اگر این طور است چرا وقتی خلیفه اول و دوم این کلمه را در کلام و جملاتشان استعمال می‌کردند کسی به ذهنش آن معانی دیگر «مولی» خطور نمی‌کرد؟!

علاوه بر اینکه قرائن و شواهد زیادی هم در متن حدیث غدیر و هم در روز واقعه غدیر وجود دارد که نشان می‌دهد مراد از «مولی» در حدیث غدیر، ولایت و سرپرستی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است نه دوستی و محبت آن حضرت.

### ۳- شواهد و قرائن دال بر معنای مولی

بر فرض که «مولی» در لغت معانی متعددی داشته باشد؛ ولی قرائن و شواهد فراوانی در حدیث غدیر و این رویداد بزرگ تاریخی وجود دارد که هر گونه ابهامی را از میان برمی‌دارد و با همه اتمام حجت می‌کند، که مراد از کلمه مولی، ولایت و اولویت آن حضرت به تصرف در امور مسلمانان بوده نه صرف محبت و دوستی، شواهد و قرائن قوی و بسیاری آن را تایید می‌کند. از این‌رو در ادامه بحث به برخی از این شواهد و قرائن اشاره می‌شود:

#### ۳- ۱. اهتمام خدا و پیامبر اکرم (ص) به حدیث غدیر

اهتمام ویژه خداوند و پیامبر اکرم (ص) به خطبه غدیر، دلیل روشنی است بر اینکه مراد از ولایت در حدیث، امامت و خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده، نه صرف محبت و دوستی آن حضرت.

خداوند کریم، عنایت فراوانی به غدیر خم داشت، زمانی فرمان ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را صادر کرد که جمعیتی بالغ بر یکصد هزار نفر، رسول خدا (ص) را همراهی می‌کردند و سپس بعد از اتمام ماجرای غدیر خم، با نزول آیه اِکْمَال، ولایت حضرت علی (علیه السلام) را موجب اِکْمَال دین و اتمام نعمت خود معرفی کردند و رضایت خود را از اسلامی اعلام نمودند که همراه با ولایت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) باشد.

حجّه‌الوداع، نخستین و تنها حجی بود که رسول خدا (ص) بعد از مهاجرت به مدینه انجام می‌داد. آن حضرت قبل از عزیمت به مکه، به تمام مسلمانان اعلام کرد خود را برای انجام فریضه حج آماده کنند، حتی به اسماء بنت عمیس که تازه فرزندش را به دنیا آورده بود، نیز دستور داد غسل نموده و همراه دیگر مسلمانان عازم حج شود.

نسائی در سنن کبرای خود از جابر نقل می‌کند:

«رسول خدا (ص) در طول ۹ سال حضور در مدینه هر سال به زیارت خانه خدا مشرف می‌شد و در آخرین سال از عمر شریفش نیز فرمان سفر حج از طرف آن حضرت صادر



شد، همه مردم بعضی سواره و بعضی پیاده آماده سفر شدند، و در میقات (ذو الحلیفه) حاضر شدند، اسماء دختر عمیس فرزندش محمد بن ابوبکر را به دنیا آورد، کسی را نزد رسول خدا فرستاد تا وظیفه اش را بدانند، دستور داد تا غسل کند و خودش را به پوشاند و همراه شود.<sup>۱۱</sup> (نسائی (۱۴۲۱)، ج ۵، ص ۱۶۴)

بیهقی نیز همین حدیث را با اندکی تغییر بیان می‌کند. (بیهقی (۱۴۲۴)، ج ۵، ص ۱۰) شدت گرمی هوا به حدی بود که مردم نیمی از عبای خود را روی سر و نیمی را زیر پا انداخته بودند.

سعدالدین تفتازانی در شرح المقاصد می‌نویسد:

«روزی صاف و آفتابی و گرم بود، از شدت گرما عباها را زیر پاهایشان انداختند.»<sup>۱۲</sup>

تفتازانی (۱۴۰۱)، ج ۲، ص ۲۹۰)

در روایت زید بن ارقم آمده که ما تا کنون چنین روز گرمی را ندیده بودیم:

«یحیی بن جعد از زید بن ارقم روایت کرده است همراه رسول خدا ﷺ به راه خویش ادامه می‌دادیم تا به غدیر خم رسیدیم. در آن جا درختی بود که رسول خدا ﷺ به آن درخت اشاره کرد و اصحاب زیر آن درخت را تمیز و مرتب ساختند و آن روز به اندازه‌ای هوا گرم بود که ما روز گرم و پر حرارتی را مانند آن روز ندیده بودیم.

در آنجا بود که رسول خدا ﷺ به ایراد خطبه پرداخت. و پس از حمد و ثنای الهی، خطاب به مردم فرمود: هیچ پیغمبری مبعوث نمی‌شود مگر آنکه نیمی از مقدر زندگی پیغمبر پیشین خود را عهده‌دار می‌شود؛ طولی نمی‌کشد که دعوت الهی را اجابت می‌کنم و دو اثر گران بار (یا گرانبها) در میان شما به جای می‌گذارم که اگر از خواسته و رویه آنان پیروی نمایید، هرگز به گمراهی گرفتار نخواهید شد: یکی کتاب خداست و دیگری عترت من است. سپس دست علی (علیه السلام) را گرفت و خطاب به مردم فرمود: ای مردم! چه کسی از جان و مال شما، از خود شما سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و رسول خدا دانایتر و اولی به جان و مال است آنگاه فرمود: من کنت مولاة فعلی مولاة.

حاکم نیشابوری بعد از نقل روایت می‌گوید: این حدیث سندش صحیح است ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند.<sup>۱۳</sup> الحاکم النیسابوری (۱۴۱۱)، ج ۳، ص ۶۱۳)

این اهتمام فراوان خدا و رسولش نشانگر این است که صرف محبت و دوستی امیر مؤمنان مطرح نبوده و تنها کدورت عده‌ای نمی‌تواند منشأ ایراد چنین خطبه‌ای در هوای چنان آزاردهنده‌ای باشد. اصلاً آیا امکان دارد رسول خدا ﷺ چنین جمعیت عظیمی را در چنین هوای گرمی، نگه دارد و فقط این نکته را یادآوری کند که ای مردم هر کس من و خدا دوست او هستیم، علی دوست او است؟! آیا اینگونه سخن گفتن با شأن و مقام آن حضرت سازگاری دارد؟ و آیا عقل چنین اجازه‌ای را می‌دهد؟

## ۳-۲. مقارنه ولایت رسول خدا ﷺ و ولایت امیر مؤمنان علی (علیه السلام)

در آغاز واقعه غدیر پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «ألت اولی بکم من انفسکم» یعنی آیا من نسبت به شما از خودتان سزاوارتر نیستم و بر شما ولایت مطلقه ندارم؟ از لفظ «اولی» معنای سزاوارتر و ولی و سرپرست را استفاده نموده‌اند، و بعد از آن جمله «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» یعنی هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست» را به کار می‌برند. و این یعنی کلمه «مولی» هم به معنای همان اولی و ولی است. این ماجه در این باره می‌نویسد:

«فرمود: آیا من از جان مؤمنان به آنان برتر نیستم؟ گفتند: آری چنین است، فرمود: آیا من نسبت به هر مؤمنی بر جان او برتر نیستم؟ گفتند: آری چنین است، فرمود: این علی رهبر و سرپرست هر کسی است که من مولای او هستم...»<sup>۱۴</sup> (ابن ماجه بی‌تا)، ج ۱، ص ۲۰۲

احمد بن حنبل نیز در مسند خود در این باره می‌نویسد:  
«آیا می‌دانید من سزاوارتر به مؤمنان از خود آنها می‌باشم؟ گفتند: بله چنین است، رسول خدا ﷺ فرمود: من کنت مولاہ فهذا مولاہ»<sup>۱۵</sup> أحمد بن حنبل (بی‌تا)، ج ۳۲، ص ۷۶  
۳. ابن حجر عسقلانی؛ وی در کتابش المطالب العالیه در این باره می‌نویسد:

«آیا شما گواهی می‌دهید که خدا پروردگار شما است؟ گفتند: آری، فرمود: آیا گواهی می‌دهید خدا و رسولش بر جان مؤمنان سزاوارترند؟ گفتند: آری، فرمود: پس هر کس خدا و رسولش مولا و سرپرست او است این علی هم مولا و سرپرست او است»<sup>۱۶</sup> (ابن حجر عسقلانی (۱۴۱۹)، ج ۱۶، ص ۱۴۲)

نکته‌ای که در روایت ابن حجر قابل توجه است اینکه استفاده از فای تفریع در این روایت «فمن کان الله و رسوله فإن هذا مولاہ» به صراحت این مطلب را ثابت می‌کند که ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) همان ولایت رسول خدا ﷺ است و مسلمانان همان‌طور که وظیفه دارند از فرمان‌های آن حضرت در همه حال اطاعت نمایند، واجب است ولایت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را نیز بپذیرند و از او اطاعت کنند.

لذا آغاز کلام پیامبر ﷺ از بخش‌های صحیح و ثابت این حدیث است، که چاره‌ای جز اعتراف به آن نیست. از طرفی اگر پیامبر اکرم ﷺ از این کلام، غیر از معنایی که در مقدمه بدان تصریح نموده، قصد می‌کردند، هر آینه کلامشان مضطرب و به هم‌ریخته می‌شد و از بلاغت و زیبایی می‌افتاد، در حالی که آن حضرت أفصح البلغاء است. پس برای ما که باور داریم همه اجزای کلام پیامبر ﷺ به جهت اینکه از منبع وحی بر زبان‌شان جاری می‌شود با هم مرتبط است، راهی نیست جز اینکه بگوییم معنای «اولی» با «مولی»

متحد و یکسان است و چون اولی در آغاز کلام آن حضرت به معنای سزاوارتر به امر است، پس مولی در کلام بعدی نیز به همین معناست. (امینی، ج ۱، ص ۶۵۳)

### ۳-۳. نزول آیه بلاغ قبل از قضیه غدیر و خطاب تند و قاطع پروردگار

بعد از خاتمه یافتن حجۃ‌الوداع، رسول خدا ﷺ در راه بازگشت به مدینه این آیه و پیام الهی را از جبرئیل دریافت نمود:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»<sup>۱۷</sup> ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای...»

خداوند در این آیه فرمان ابلاغ امر مهمی را می‌دهد که از نظر اهمیت هم‌تراز با اصل رسالت آن حضرت است که اگر انجام نمی‌داد، اصل رسالت حضرت از جانب خداوند زیر سؤال می‌رفت. این اخطار شدیدالحن به خوبی نشان می‌دهد مسئله از این حرف‌ها بالاتر است. البته محبت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) جایگاهی والا دارد و یکی از نشانه‌های ایمان است؛ ولی در این خطبه تنها «ولایت محبت» مراد نیست.

همچنین در انتهای آیه مذکور خداوند پیامبرش را ایمنی خاطر می‌بخشد و می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد، این امر نشان می‌دهد مأموریت غدیر مسئله‌ای مهم بود و پیامبر ﷺ بیم داشت برخی بر اثر هواهای نفسانی به مقابله با آن برخاسته، توطئه کنند؟ آیا فقط اعلام دوستی حضرت علی (علیه السلام) چنین خوفی پدید می‌آورد؟

### ۳-۴. حدیث ثقلین در سیاق حدیث غدیر

حدیث متواتر ثقلین، از احادیثی است که ولایت و امامت اهل بیت پیامبر ﷺ و در رأس آن‌ها امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را به طور مطلق ثابت می‌کند. پیامبر اکرم ﷺ در این روایت تمام مردم را ملزم به تمسک به قرآن و اهل بیت خود کرده و اهل بیت را ملازم و همراه همیشگی قرآن معرفی نموده است.

وجود این حدیث در خطبه غدیر، دلیل واضحی است بر این که مقصود پیامبر اکرم ﷺ از حدیث غدیر، زعامت و رهبری امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده نه دوستی و محبت آن حضرت؛ زیرا این روایت دلالت می‌کند تمام مردم بدون استثنا وظیفه دارند از قرآن و عترت پیروی و به آن دو تمسک نمایند. پس قرآن و عترت، دو امام و پیشوای مردم هستند و همه مسلمانان باید تابع فرمان‌های آن دو باشند.

نسائی در خصائص امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌نویسد:

«هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از حجة الوداع باز می‌گشت، در محل غدیر خم منزل کرد و به درختان چندی که در آن نزدیکی بود اشاره کرد. اصحاب بلافاصله زیر آن درخت‌ها را تمیز کرده و سایبانی برای رسول خدا ﷺ تشکیل دادند. حضرت در زیر آن سایبان قرار گرفت و خطاب به حاضران فرمود: روزگار من به پایان رسیده و مرا به سوی خدا و عنایات حضرت او دعوت کرده‌اند، دعوت او را اجابت کرده‌ام. اینک دو اثر گرانبها در میان شما به جای می‌گذارم که یکی از آن دو، مهمتر از دیگری است و آن دو اثر گرانبها، کتاب خدا و عترت و اهل بیت من است؛ اینک بنگرید تا پس از رحلت من با آن‌ها چگونه رفتار خواهید کرد. این دو یادگار از یکدیگر دور نخواهند شد تا اینکه در کنار حوض کوثر با من ملاقات نمایند. سپس فرمود ان الله مولای و انا ولی کل مؤمن. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

ابو طفیل می‌گوید: از زید پرسیدم: آیا تو از رسول خدا ﷺ این جملات را شنیده‌ای؟ زید در پاسخ گفت: آری! همه آن‌ها که در اطراف درختان حضور داشتند آن ضرت را دیدند و سخن ایشان را شنیدند».<sup>۱۸</sup> (نسائی (۱۴۰۶)، ج ۱، ص ۹۳)

طبق این روایت، پیامبر اکرم ﷺ در میان امتش، دو جانشین قرار داده است، یکی خلیفه صامت؛ یعنی همان قرآن و دیگری خلیفه ناطق به حق که عترت و اهل بیت علیهم السلام باشند. سپس به مردم دستور داده نصرت و یاری خود را از امیرالمؤمنین دریغ نکرده و همواره با کسی باشند که او همیشه با قرآن است.

### ۳- ۵. جمله «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

پیامبر اکرم ﷺ پس از آن که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به جانشینی خود برگزید، از آن جایی که پیش‌بینی می‌کرد صحابه سخن او را نپذیرند و با او دشمنی کنند و از طرف دیگر می‌دانست که آن حضرت برای اداره امور مملکت نیاز به یاورانی دارد که او را یاری نمایند؛ از این رو برای ترغیب مردم به یاری ایشان و نیز تذکر این مطلب که دشمنی با علی علیه السلام دشمنی با خداوند است، دست به دعا برداشته و عرض کردند:

«اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله؛ خداوندا کسی را که علی علیه السلام را دوست می‌دارد، دوست بدار و کسی را که با او دشمنی می‌کند، دشمن بدار، یاری‌کننده او را یاری و خوارکننده او را خوار گردان.»

به ۳ دلیل مولی فقط با معنای اولویت و سزاوار بودن بر امامت، سازگاری دارد: دلیل اول: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ مقام شامخ امامت را که خداوند به وصیش واگذار کرده بود، آشکار ساخت، طبیعتاً می‌دانست تحقق این امر، نیازمند به ارتش و حامی و اطاعت والیان و استناداران و فرمانداران و کارگزاران است. و نیز می‌دانست در میان

مردم افرادی هستند که به او حسادت می‌ورزند. و همچنین می‌دانست کسانی هستند که کینه او را در دل خود پنهان می‌کنند و افرادی میان منافقان وجود دارند که به خاطر خونخواهی‌های جاهلی، دشمنی او را در دل پنهان داشته‌اند و نیز باخبر بود که پس از او از سوی آزمندان حکومت و مال، فتنه و فساد بر گرفته از حرص و ولع پدید خواهد آمد، و آنان از علی (علیه السلام) خواسته‌هایی خواهند داشت، که شایستگی آن را ندارند و علی (علیه السلام) نیز طبق به حق، خواسته‌های آنان را به دلیل عدم کارآمدگی و عدم شایستگی‌شان برآورده نخواهد ساخت و در نتیجه آنان سپرهایشان را در مقابل او خواهند گرفت و در برابرش صف‌آرایی می‌کنند. چنان‌که این مطلب را این‌گونه بیان می‌فرمایند: «ان تَوَمَّرُوا عَلِيًّا - وَلَا أَرَاكُمْ فَاعْلَيْن - تجدوه هاديا مهديا؛ اگر از علی (علیه السلام) فرمانبرداری کنید - و البته می‌دانم که انجام نمی‌دهید - هر آینه او را راهنما و هدایت شده خواهید یافت.»

بنابراین به دلیل آنکه پیامبر (ص) از وقایع آینده باخبر بودند، از این‌رو برای دوستان و یاری‌کنندگان علی (علیه السلام) دعا کردند و دشمن و خوارکننده او را نفرین کردند تا آنکه امر خلافت برای او تثبیت گردد و مردم بدانند که محبت او سبب جلب محبت خدای سبحان، و دشمنی با او و خوار ساختن او سبب خشم و غضب خدا خواهد شد. چنین دعائی تنها هنگامی صادر می‌شود که شخص مورد دعا، از ارکان دین و نشانه اسلام و امام امت باشد و روگردانی از او، سبب شکستن بازوی حق و گسستن دستگیره اسلام باشد. امینی (۱۴۱۶)، ج ۱، ص ۶۵۴-۶۵۵

دلیل دوم: این دعا به جهت عمومیتی که دارد، دلالت بر عصمت امام می‌کند، به دلیل آنکه چکیده معنایش این است که در هر حال و در هر زمان و بر هر کسی، دوستی و یاری علی (علیه السلام) واجب و دشمنی با او و خوار شمردن او حرام است. این عبارت حاکی از آنست که علی (علیه السلام) در همه احوال، دارای صفاتی است که مانع انجام گناه از جانب او می‌شود؛ زیرا او هیچ‌گاه سخن غیر حق نمی‌گوید و عمل باطل انجام نمی‌دهد و با غیر حق همراه نمی‌باشد. بنابراین دارنده این صفات، قطعاً امام است و نسبت به مردم اولویت داشته و سزاوارتر از خودشان به خودشان است. (همان)

دلیل سوم: مناسب‌ترین مقصود پیامبر اکرم (ص) از این دعا که سخنان خود را با آن پایان داده، این است که آن حضرت در مقام بیان تکلیف بر حاضرین بوده که عبارت باشد از وجوب طاعت (فرمانبرداری امت در قبال علی (علیه السلام)) و وجوب موالات که در نتیجه ترغیب مردم است در آن دعا به فرمانبرداری و گردن نهادن در قبال او و تهدید است از تمرد و سرپیچی از اوامر او؛ و این معنی فقط در صورتی است که مولی نازل منزله اولی باشد بخلاف اینکه بگوییم مراد پیامبر اکرم (ص) از مولی، محب و ناصر بوده که در این صورت از سخنان آن حضرت جز این بدست نمی‌آید که علی (علیه السلام) محب و دوستدار کسی است که پیامبر اکرم (ص) او را دوست بدارد، و در این صورت مناسب این بود که دعا

اختصاص به علی علیه السلام داشته باشد در موقعی که او قیام به محبت یا نصرت پیامبر اکرم ﷺ ننماید، نه اینکه شامل عامه مردم شود اگر قیام و اقدام به موالات او نمایند و نفرین به عامه آنان باشد اگر قیام به دشمنی با او بنمایند. (همان، ص ۶۵۶-۶۵۷)

بنابراین چنین دعائی جز با مقام امامت و خلافت سازگاری ندارد؛ زیرا اگر فقط دوستی و محبت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مطرح بود معنا نداشت این همه تأکید نماید تا جایی که دوستی او را دوستی خدا و دشمنی با او را دشمنی با خدا اعلام نماید.

### ۳-۶. جمله «فَلْيَبْلُغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ...»

یکی دیگر از شواهد، کلام پیامبر ﷺ پس از بیان ولایت علی (علیه السلام) که فرمودند: «فَلْيَبْلُغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ وَ الْوَالِدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ باید حاضران به غایبان و پدران به فرزندان خود تا قیامت این پیام را برسانند». آیا باور کردنی است پیامبر اکرم ﷺ امری را از قبیل دوستی و محبت و یاری که میان مسلمانان رواج دارد و برای آنان بر طبق بیان قرآن و روایات، روشن و واضح است را این چنین مورد تأکید قرار دهد و این مقدار اهتمام ورزد؟ لذا حتماً آن حضرت مسئله مهمی را در نظر داشته است که تا آن لحظه، زمینه را برای ابلاغ آن فراهم نمی‌دیده‌اند و حتماً باید افرادی که در آن اجتماع حضور نداشتند، از آن مطلع گردند. و این مسئله مهم، جز امامت نخواهد بود. و البته حاضران در آن اجتماع نیز از کلام پیامبر اکرم ﷺ غیر از این برداشت نکردند. و این امر مهم، جز با معنی اولی از معانی واژه مولی مطابقت و مناسبت ندارد. (همان، ص ۶۵۸)

### ۳-۷. نزول آیه اکمال و کلام پیامبر ﷺ پس از آن

یکی دیگر از قرائتی که ثلثت می‌کند مراد پیامبر اکرم ﷺ از جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» ولایت و امامت آن حضرت بوده، نزول آیه اکمال است که خداوند می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ (مائده: ۳ امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم).

حسکانی در شواهد التنزیل در ذیل آیه فوق چنین نقل می‌کند: «زمانی که این آیه بر رسول خدا ﷺ نازل شد فرمود: الله اکبر بر اکمال و اتمام دین و نعمتش و همانا خداوند بر رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) بعد از من راضی گشت و بعد از آن چنین فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست. خدایا دوستدارش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن شمار و یارانش را یاری و مخالفانش را ذلیل و خارگردان». ۱۹ (حسکانی، ۱۴۱۱)، ج ۱، ص ۲۰۱)

لذا نزول این آیه کریمه بعد از خطبه غدیر و همچنین فرمایش پیامبر اکرم ﷺ بعد از نزول آیه مذکور، دلیل واضح و روشنی است بر اینکه تنها معنایی که از ولایت برداشت می‌شود، امامت ولایتی است که تمام‌کننده برنامه‌های هدایت و کامل‌کننده تبلیغ دین و تثبیت‌کننده پایه‌های رسالت می‌باشد. پس در این صورت کسی که عهده‌دار این مسئولیت مقدس می‌شود، نسبت به مردم سزاوارتر از خودشان است.

حال جای این پرسش مطرح است: آیا اعلام محبت و دوستی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌تولند اِکمال دین و اِتمام نعمت پروردگار لقب بگیرد؟ مگر دوست داشتن مؤمنان نخستین بار بود که اعلام می‌شد؟

### ۳-۸. عمامه‌گذاری علی (علیه السلام) در روز غدیر

پیامبر اکرم ﷺ پس از ابلاغ پیام الهی به مردم، از جایگاه خود پایین می‌آیند و در حلقه مردمان قرار می‌گیرند و مردمان بر گرد آن حضرت حلقه می‌زنند، اما آن حضرت احساس می‌کند هنوز کار پایان نگرفته است و تأکیدها و تمهیم‌ها و تکمیل‌های دیگر لازم است. از این رو علی (علیه السلام) را فرا می‌خواند و عمامه «سحاب»<sup>۲۰</sup> خود را بر سر علی (علیه السلام) می‌نهد. بدان روزگاران، آن کس که حاکمیت می‌یافت، «تاج» بر سر می‌نهاد و این، شیوه پادشاهان و امیران بود. اکنون پیامبر اکرم ﷺ که جایگاه حاکمیت را برای علی (علیه السلام) رقم زده است، چنان می‌کند و بر سر آن حضرت عمامه می‌نهد که عمامه «تاج» عرب است.

و محدثان و مورخان، چنین گزارش کرده‌اند که:

«پیامبر ﷺ در روز غدیر خم، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) را فرا خواند و او را مُعمّم کرد و انتهای عمامه را از پشت سرش آویخت».<sup>۲۱</sup> (حموی جوینی (۱۴۰۰)، ج ۱، ص ۷۶)

چنان‌که خود حضرت نیز از این افتخار یاد کرده است:

«پیامبر ﷺ در روز غدیر خم بر سر من عمامه‌ای گذاشت و یک سر آن را به پشت من انداخت».<sup>۲۲</sup> (همان)

بنابراین پیامبر اکرم ﷺ با این اقدام عملی، ولایت و زعامت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را برای مردمان تثبیت کرده است.

### ۳-۹. تبریک و بیعت بر ولایت و امامت

بعد از آن که رسول خدا ﷺ امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه و جانشین خود انتخاب و آن را اعلام کردند، فرمودند:

«هَنُّونِی، هَنُّونِی اِنَّ اللهَ تَعَالَى خَصَّنِی بِالنَّبُوَّةِ وَ خَصَّ اَهْلَ بَيْتِی بِالْاِمَامَةِ؛ «به من تبریک بگوئید، به من تبریک بگوئید، زیرا خدای متعال مرا به پیامبری و اهل بیتم را به امامت برگزید»». (امینی (۱۴۱۶)، ج ۱، ص ۶۵۸)

این عبارت به وضوح بیانگر این است که امامت، مختص اهل بیت (علیهم السلام) و در رأس آنها امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. همچنین تبریک و تهنیت گفتن و بیعت کردن مردم به حضرت علی (علیه السلام) که یکی یکی آمدند و به آن حضرت این مقام و منصب جدید را تبریک می گفتند. طبیعی است که اگر آن حضرت منصب و سمت جدیدی پیدا نکرده بود و تنها تأکید بر محبت و دوستی و نصرت مطرح بود، شایستگی تبریک و تهنیت نداشت. طبق روایات صحیح السنندی که در کتابهای اهل سنت وجود دارد، خلیفه دوم از کسانی است که خود را به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) رساند و به آن حضرت منصب جدیدش را تبریک گفت. غزالی درباره تبریک و تهنیت خلیفه دوم و پیمانی که در آن روز بست می نویسد:

«... عمر گفت: تبریک، تبریک، ای ابوالحسن، تو اکنون مولا و رهبر من و هر مولای دیگری هستی.» ۳۳ (غزالی، (۱۴۲۴)، ج ۱، ص ۱۸)

ذهبی نیز در این باره می نویسد:

«... عمر گفت: مبارک باشد بر تو ای علی، تو اکنون مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان مؤمن هستی.» ۳۴ (ذهبی (۲۰۰۳)، ج ۲، ص ۳۵۰)

ناگفته پیداست بیان دوستی ساده‌ای که میان همه مؤمنان با یکدیگر است چنین تشریفاتی لازم ندارد، و جا دارد از برادران اهل سنت پرسیده شود: مگر صرف اعلام دوستی علی (علیه السلام) در آن روز، این قدر تبریک و تهنیت گفتن و بیعت کردن لازم دارد؟ بنابراین این همه تشریفات و سه روز مردم را در آن بیابان گرم و سوزان نگه داشتن، جز با ولایت به معنی خلافت سازگار نیست.

### ۳- ۱۰. اشعار حسان بن ثابت

یکی دیگر از شواهد بر اینکه مولی، به معنای اولی به تصرف و ولایت است، اشعار شاعر بلند آوازه آن روزگار، حسان بن ثابت است که بلافاصله پس از فرود آمدن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از جایگاه، به پا می خیزد و با کسب اجازه از محضر آن حضرت اشعاری درباره این واقعه می سراید:

«پیامبر بزرگوار، در روز غدیر به مسلمانان ندا کرد! و فرمود: نبی و مولای شما کیست؟ بدون هیچ گونه درنگ و چشم‌پوشی گفتند: خداوند مولای ماست و تو پیامبر مائی و از ما، هیچ گونه عصبیانی در این زمینه نخواهی دهد. پیغمبر اکرم به علی فرمود: برخیز تو بعد از من پیشوای این امت هستی. هر که من مولای اویم، علی مولای اوست، و بر شماس است که به راستی پیرو او باشید. خداوند! دوستدار دوستان او باش و دشمن دشمنانش!»



پس از پایان یافتن شعر حسان، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«یا حسان، لا تزال مؤیداً بروح القدس ما نصرتنا أو نافتح عننا بلسانک؛ ای حسان! تو مادام که با زبانت ما را یاری می کنی، با روح القدس، تأیید می شوی.»<sup>۲۵</sup> (ابن جوزی (۱۴۰۱)، ۲۸ - ۳۴؛ حمویی جوینی (۱۴۰۰)، ج ۱ ص ۷۳، ح ۳۹)

با توجه به اشعار فوق، حسان شاعر هم از آن حادثه و از آن جمله پیامبر اکرم ﷺ، خلافت و امامت علی (علیه السلام) را درمی یابد و رسول الله ﷺ هم در برابر این شعر سکوت می کند. سکوت و عدم مخالفت آن حضرت در برابر یک سخن یا رفتار، نزد همه مسلمانان حجت است. بنابراین، اگر مسئله غدیر معنایی جز ولایت داشت، پیامبر ﷺ نباید سخنان «حسان بن ثابت» را تأیید می کرد و او را تشویق نمی فرمود. از سوی دیگر، چنانچه مراد آن حضرت ولایت نبود، باید دیگر مسلمانان لب به اعتراض می گشودند و حسان بن ثابت را از چنین برداشتی باز می داشتند. در حالی که می بینیم هم پیامبر اکرم ﷺ بر این دریافت حسان، مهر تأیید دزد و هم اصحاب و یاران هیچ گونه اعتراضی نکردند.

### ۳- ۱۱. انکار ولایت و نزول عذاب

یکی از آیاتی که درباره غدیر خم نازل شده و دلالت حدیث غدیر بر امامت و ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را تأیید می کند، آیه «سأل سائل» است. خداوند در قرآن کریم می فرماید: «سأل سائل بعذاب واقع \* للكافرين ليس له دافع؛ (معارج: ۱-۲) تقاضا کننده ای تقاضا کرد عذاب واقع شود. این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند.»

این آیه در بردارنده نقل حادثه ای عجیب و معجزه آسا درباره یکی از منکرین ولایت علی (علیه السلام) در روز غدیر خم و بعد از اعلان عمومی جانشینی آن حضرت توسط پیامبر اکرم ﷺ است. علاوه بر اعتقاد شیعه به آن، جمعی از علمای اهل سنت نیز آن را در کتب تفسیر و حدیث ثبت و ضبط نموده اند.

علامه امینی در الغدیر، ۲۹ نفر از علمای اهل سنت را نام می برد که این حدیث را نقل کرده اند. از آن جمله شیخ الاسلام حمویی (ج ۱، ص ۸۲) و حاکم حسکانی (ج ۲، ص ۳۸۵-۳۸۱) و... در ادامه به جهت اختصار فقط یک قول نقل می شود:

ابو اسحاق ثعلبی می گوید: «از سفیان بن عیینه درباره تفسیر قول خداوند عزوجل «سأل سائل» سؤال شد که در شأن چه کسی نازل شده است؟ او در جواب گفت: تو از من درباره مسئله ای سؤال کردی که کسی قبل از تو از من سؤال نکرده بود. حدیث کرد مرا پدرم از جعفر بن محمد از پدرانش: هنگامی که رسول خدا ﷺ در سرزمین غدیر خم به سر می بردند مردم را ندا داده و همه را جمع کرد. آن گاه دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست.»

این خبر شایع شد و در همه شهرها پیچید. از آن جمله خبر به حارث بن نعمان فهري رسيد. او در حالی که بر شتر خود سوار بود وارد سرزمين ابطح شد و از شتر خود پايين آمده شتر را خوابانيد و پای او را بست. آن گاه به خدمت رسول خدا ﷺ آمد در حالی که در میان جمعی از اصحاب خود بود. عرض کرد: ای محمد! ما را از جانب خداوند امر کردی تا شهادت به وحدانیت خدا دهیم و این که تو رسول خدایی، ما هم قبول کردیم. و امر نمودی تا پنج نوبت نماز بخوانیم. آن را نیز از تو قبول کردیم. و ما را به زکات و روزه ماه رمضان و حج امر کردی آن‌ها را نیز قبول کردیم. به این راضی نشدی تا آن که بازوان پسرعمویت را بالا برده و او را بر ما برتری دادی و گفتی: "من کنت مولاہ فعلی مولاہ؛ هر کس که من مولای اویم این مولای اوست." آیا این مطلبی بود که از جانب خود گفتی یا از جانب خدای عزوجل؟!

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: قسم به کسی که جز او خدایی نیست همانا این مطلب از جانب خداوند بوده است. در این هنگام حارث بن نعمان به پیامبر ﷺ پشت کرده و به سوی راحله خود حرکت کرد در حالی که می‌گفت: بارخدا! اگر آن چه محمد می‌گوید حق است بر من سنگی از آسمان ببار یا عذابی دردناک بر من بفرست. او به شتر خود نرسیده بود که خداوند بر او سنگی فرستاد که بر سر او خورده و از پشت او بیرون آمد و با این طریق به قتل رسید. در این هنگام بود که خداوند عزوجل این آیه را نازل کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ \* لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ». <sup>۲۶</sup> (تعلیمی (۱۴۲۲)، ج ۱۰، ص ۳۵)

این روایت از جمله شواهد و قرائنی است که دلالت بر معنای سرپرستی در حدیث غدیر دارد؛ زیرا اگر مقصود از مولا در حدیث غدیر، محبت و دوستی یا نصرت بود، چه ضرورتی داشت حارث بن نعمان آن گونه با رسول خدا ﷺ محاجه کرده و در نهایت از خداوند تقاضای مرگ کند؟

به طور حتم او از حدیث غدیر معنای سرپرستی و امامت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را فهمیده بود، لذا به جهت عنادی که با آن حضرت داشت تحمل نیاورده، حسدش باعث شد از خداوند چنین درخواستی کند. همان طور که خود حارث خطاب به پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بازوان پسر عمویت را بالا برده و او را بر ما برتری داده و گفتی: من کنت مولاہ فهذا علی مولاہ؛ از این گفته او معلوم می‌شود او از مولا در این جمله معنای ولایت و خلافت را فهمیده است. افزون بر این، تأکید بر دوستی حضرت علی (علیه السلام) و علنی نمودن لزوم مهرورزی به آن حضرت، این همه خشم و گردنکشی لازم نداشت.

## ۴- گواهان منصف

علی رغم اینکه اکثر علمای اهل سنت، درصدد کتمان و پنهان کردن واقعیت در رابطه با کلمه مولى در حدیث غدیر هستند، اما برخی از علمای آنان با دیده انصاف به حدیث غدیر نگریسته و بر این مطلب تصریح کرده‌اند که مراد پیامبر اکرم ﷺ از جمله «من کنت مولاہ فعلى مولاہ» امامت و خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده است. از این رو ما در ادامه بحث، به سخنان چهار تن از علمای منصف اهل سنت در این باره اشاره می‌کنیم:

### ۴- ۱. أبو حامد غزالی

وی چنان که قبلاً اشاره شد، در کتاب سر العالمین می‌نویسد:

«از خطبه‌های رسول گرامی اسلام ﷺ خطبه غدیر خم است که همه مسلمانان بر متن آن اتفاق دارند. رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرست او است. عمر پس از این فرمایش رسول خدا ﷺ به علی (علیه السلام) این گونه تبریک گفت: تبریک، تبریک، ای ابوالحسن، تو اکنون مولا و رهبر من و هر مولای دیگری هستی.»

این سخن عمر حکایت از تسلیم او در برابر فرمان پیامبر و امامت و رهبری علی (علیه السلام) و نشانه رضایتش از انتخاب علی (علیه السلام) به رهبری امت دارد؛ اما پس از گذشت آن روزها، عمر تحت تأثیر هوای نفس و علاقه به ریاست و رهبری خودش قرار گرفت و استوانه خلافت را از مکان اصلی تغییر داد و با لشکر کشی‌ها، برافراشتن پرچم‌ها و گشودن سرزمین‌های دیگر، راه امت را به اختلاف و بازگشت به دوران جاهلی هموار کرد و [مصدق این آیه قرآن شد:] پس، آن [عهد] را پشت سر خود انداختند و در برابر آن، بهایی ناچیز به دست آوردند، و چه بد معامله‌ای کردند». ۳۷ (غزالی (۱۴۲۴)، ج ۱، ص ۱۸)

چنان که می‌بینیم غزالی در این کلام خودش نه تنها به تبریک گفتن عمر به خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اعتراف می‌کند، بلکه بالاتر از آن حتی سبب اختلاف و تفرقه امت را پس از پیامبر اکرم ﷺ حب ریاست و هوا پرستی عمر بیان می‌کند.

### ۴- ۲. سبط ابن جوزی

سبط ابن جوزی از بزرگان اهل سنت و حنفی مذهب، در کتاب تذکره الخواص، درباره حدیث غدیر و معنای کلمه «مولى» بحث مفصلى دارد و بعد از نقل تمامی معنای کلمه «مولى» و رد آن‌ها، این گونه نتیجه‌گیری می‌کند که غیر از اولویت و امامت چیز دیگری را نمی‌توان از این حدیث استفاده کرد:

«دانشمندان عرب در تفسیر کلمه (مولی) در فرمایش رسول خدا که فرمود: "من کنت مولاه" وجوهی ذکر کرده‌اند که یکی از آن‌ها به معنای مالک است و... معنای دهمین آن اولی و برتر است، خداوند فرمود: این مولای شما است، به این معنا است که او اولی و برتر به شما است و چون ثابت شد که مولی به معنای اولی است؛ پس حمل لفظ مولی در این حدیث بر کسی که مالک بنده‌ای باشد جائز نخواهد بود؛ چون پیامبر ﷺ مالک علی و علی بنده رسول خدا ﷺ و آزاد شده او نبود. و نیز حمل آن بر کسی که پسر عموی دیگری است جایز نیست؛ زیرا او پسر عمویش بود و نه بر هم پیمان؛ چون این قضیه مربوط به کسانی است که ضرر دیده‌اند و پیمان بر کمک و همراهی می‌بندند. و نه بر یاری و کمک؛ زیرا این معنی در خود کلمه موجود است. و نه بر کسی که سرپرستی (ضمان جریره) را دارد و نه بر همسایه که چنین حملی لغو است و نه بر آقا و سروری که اطاعتش لازم است.

پس مقصود از کلمه مولی در این حدیث غیر از معنای دهم آن که اطاعت محض و مخصوص؛ یعنی همان حمل بر اولی نخواهد بود، و معنایش این می‌شود: کسی که من اولی و برتر از جان وی به خود او هستم پس علی هم اولی و برتر از جان او به او است. من در این معنی و تفسیر تنها نیستیم؛ بلکه ابو الفرج اصفهانی نیز در کتابش مرج البحرین این حدیث را از اساتیدش نقل کرده و می‌گوید: رسول خدا ﷺ دست علی را گرفت و فرمود: کسی که من ولی و سرپرست او و برتر از جانش به وی هستم؛ پس علی سرپرست او است.

از این تعابیر فهمیده می‌شود که همه معانی کلمه مولی در نهایت بازگشت به وجه دهم آن دارد که جمله: آیا من بر جان مؤمنان برتر از خودشان نیستم و این نص آشکاری است در اثبات امامت و پذیرفتن طاعت و پیشوائی.» (ابن جوزی (۱۴۰۱)، ص ۳۷ - ۳۹)

#### ۴-۳. محمد بن طلحه شافعی

وی در کتاب کفایة الطالب که آن را درباره مناقب امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نگاشته است، بعد از نقل روایت «ولو کنت مستخلفاً أحداً لم یکن أحد أحق منک لقدمک فی الإسلام وقرابتک من رسول الله، وصهرک...؛ اگر بنا بود جانشین برگزینم هیچ کس سزاوارتر از تو به جهت پیشگامی‌ات در اسلام و نزدیک بودن به پیامبر خدا و داماد او بودن نیست» می‌نویسد:

«این حدیث اگر چه از ظاهر آن بر می‌آید که رسول خدا جانشین تعیین نکرد؛ ولی حدیث غدیر خم دلیل بر تعیین سرپرست است که همان جانشینی رسول خدا است؛ بنابراین حدیث غدیر خم ناسخ حدیث قبل می‌شود؛ چون حدیث غدیر در آخر عمر مبارک

رسول الله ایراد شده و متأخر است».<sup>۲۸</sup> (گنجی شافعی (۱۴۰۴)، ص ۱۶۶ - ۱۶۷)

## ۴- ۴. ابراهیم بن سيار، معروف به نظام معتزلی

نظام معتزلی از کسانی است که اعتقاد داشته پیامبر اکرم ﷺ، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را به جانشینی خود برگزید؛ اما خلیفه دوم عمر بن خطاب، با کتمان این مطلب در سقیفه به نفع خلیفه اول از مردم بیعت گرفت. متأسفانه اعتراف ایشان به این مطلب؛ آن هم در اواخر عمرش سبب شد بزرگان اهل سنت علیه او موضع تندى بگیرند و گفتن همین مطلب را دلیل بر ضعف و عدم اعتماد بر او تلقی نمایند!

«امامت محقق نمی‌شود مگر با نص (سخن صریح از طرف خدا یا پیامبر) و مشخص نمودن به شکل واضح و روشن، و به تحقیق که رسول خدا تصریح کرد بر امامت علی در موارد گوناگون آن هم به صورتی آشکار و واضح که امر بر مردم مشتبه نشود؛ ولی عمر آن را در روز سقیفه که در آن روز بیعت گرفتن بر خلافت ابوبکر را عهده دار بود انکار کرد».<sup>۲۹</sup> (شهرستانی (۱۴۰۴)، ج ۱، ص ۵۷)

## نتیجه بحث

در پایان آنچه به عنوان جمع‌بندی و نتیجه بحث می‌توان گفت این است که: هر چند کلمه «مولی» در لغت دارای معانی متعددی از جمله دوست، یاور و محب هست، اما با توجه به سخنان اهل لغت و بالاخص ابن اثیر که تصریح می‌کند کلمه «مولی» در حدیث غدیر «من کنت مولاة فعلی مولاة» در معنای سرپرستی به کار رفته است. و همچنین شواهد و قرائن مقامیه و مقاله‌ای که در روز واقعه غدیر خم وجود داشته و ما به چند مورد اشاره کردیم، همه بیانگر این مطلب است که حدیث غدیر بر ولایت و سرپرستی حضرت علی (علیه السلام) دلالت دارند؛ زیرا در غیر این صورت خیلی از کارهای پیامبر اکرم ﷺ در آن روز لغو خواهد بود، و کار لغو از ساحت آن حضرت به دور است.

از طرف دیگر بهترین شاهد برای تبادر ولایت و سرپرستی از کلمه «مولی» در حدیث غدیر، استعمال کلمه «ولی» و «مولی» از سوی خلیفه اول و دوم در خطبه‌ها و مکاتبات آن‌هاست که آن دو از استعمال این کلمه، معنای ولایت و سرپرستی را اراده می‌کردند و این خود می‌تواند جواب خوبی به برادران اهل سنت و وهابیان باشد که شما می‌گویید مراد از کلمه «مولی» در کلام پیامبر اکرم ﷺ، دوست و یاور است؛ پس چرا خلفای خود شما از این کلمه، معنای دوست و یاور را اراده نمی‌کردند بلکه منظورشان خلیفه و جانشین بعد از خودشان بود؟!

بنابراین باید گفت: «مولی» در حدیث غدیر به معنی «ولی»، «سرپرست» و «رهبر»

است.

## منايع و ماخذ

- طريحي فخر الدين، مجمع البحرين، ج ٢، ص ٤٣٤، كتابفروشى مرتضوى - تهران، چاپ سوم، ١٣٧٥ ش
- قرآن كريم.
- ابن أبى شيبه، عبد الله بن محمد (١٤٠٩)، الكتاب المصنف فى الأحاديث والآثار، تحقيق: كمال يوسف الحوت، مكتبة الرشد، الرياض، الطبعة الأولى.
- ابن اثير جزرى، مجدالدين مبارك بن محمد (١٣٩٩)، النهاية فى غريب الحديث والأثر، تحقيق: طاهر أحمد الزاوى، محمود محمد الطناحى، لمكتبة العلمية، بيروت.
- ابن اثير جزرى، مجدالدين مبارك بن محمد (بى تا)، معجم جامع الأصول فى أحاديث الرسول، تحقيق: عبد القادر الأرنبوط، التتمه تحقيق بشير عيون، مكتبة الحلوانى، مطبعة الملاح، مكتبة دار البيان، الطبعة الأولى.
- ابن جوزى، شمس الدين يوسف (١٤٠١)، تذكرة الخواص، مؤسسسه أهل البيت، بيروت.
- ابن جوزى، جمال الدين عبدالرحمن بن على (١٤١٢)، المنتظم فى تاريخ الملوك و الأمم، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، مصطفى عبد القادر عطا، دارالكتب العلمية، بيروت، الطبعة الأولى.
- ابن حبان، محمد بن أحمد (١٣٩٥)، الثقات، تحقيق السيد شرف للدين أحمد، دار الفكر، الطبعة الأولى.
- ابن حبان، محمد بن أحمد (١٤١٤)، صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، تحقيق شعيب الأرنبوط، مؤسسسه الرساله، بيروت، الطبعة الثانية.
- ابن حجر عسقلانى، أبو الفضل أحمد بن على (١٤١٩)، المطلبب العالیه بزوائد المسانيد الثمانية، تحقيق: د. سعد بن ناصر بن عبد العزيز الشترى، دار العاصمة/ دار الغيث، السعوديه، الطبعة الأولى .
- ابن حجر هيثمى، أحمد بن محمد (١٤١٧)، الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه، تحقيق عبد الرحمن بن عبد الله التركى، كامل محمد الخراط، مؤسسسه الرساله، بيروت، الطبعة الأولى.
- ابن سعد، أبو عبدالله محمد (١٩٦٨)، طبقات الكبرى، تحقيق إحسان عباس، دار صادر، بيروت، الطبعة الأولى.
- ابن فارس، احمد (١٣٩٩)، معجم مقاييس اللغة، تحقيق عبد السلام محمد هارون، ج ١، بيروت، الدار الفكر، ١٣٩٩ق.

- ابن قتيبة دينورى، عبدالله بن مسلم (١٤١٨)، عيون الأخبار، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ابن كثير، أبو الفداء إسماعيل بن عمر (١٤٠٧)، البداية والنهاية، دار الفكر، بيروت.
- ابن ماجه، أبو عبد الله محمد بن يزيد(بى تا)، سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار احياء الكتب العربية، بيروت .
- حنبل، أبو عبدالله أحمد، (بى تا)، مسند أحمد بن حنبل، مؤسسه قرطبه، مصر .
- امينى، عبدالحسين (١٤١٦)، الغدير فى الكتاب و السنه، مركز الغدير، قم، چاپ اول.
- بلاذرى، أحمد بن يحيى (١٤١٧)، جمل من أنساب الأشراف، تحقيق: سهيل زكار ورياض الزركلى، دار الفكر، بيروت، الطبعة الأولى.
- بيهقى، أحمد بن الحسين (١٤٢٤)، سنن الكبرى، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة الثالثة.
- تفتازانى، سعد الدين مسعود بن عمر (١٤٠١)، شرح المقاصد فى علم الكلام، دار المعارف النعمانيه، باكستان، الطبعة الأولى.
- ثعلبى نيشابورى، أحمد بن محمد(١٤٢٢)، الكشف و البيان عن تفسير القرآن، تحقيق: الإمام أبى محمد بن عاشور، دار إحياء التراث العربى، بيروت، الطبعة الأولى.
- جوهرى، اسماعيل بن حماد (١٤٠٧)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقيق احمد بن عبد الغفور عطّار، ط. الرابعه، بيروت، دارالعلم للملادين، ١٤٠٧ ق.
- حاكم النيشابورى، أبو عبدالله محمد بن عبدالله (١٤١١)، المستدرک على الصحیحين، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة الأولى.
- حسانى، عبيدالله بن احمد (١٤١١)، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ١٤١١ق، ج ١، ص ٢٠١.
- حموي جوينى، على بن محمد (١٤٠٠)، فرائد السمطين، مؤسسه المحمودى للطباعة و النشر، بيروت.
- ذهبى، شمس للدين أبو عبدالله محمد بن أحمد(٢٠٠٣)، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير والأعلام، تحقيق: الدكتور بشار عوَّاد معروف، دار الغرب الإسلامى، الطبعة الأولى.
- راغب اصفهانى، حسين بن محمد (١٤١٢)، المفردات فى غريب القرآن، تحقيق: صفوان عدنان داودى، چاپ اول، بيروت، دارالقلم الدار الشاميه، ١٤١٢ ق.
- سيوطى، عبد الرحمن(١٤٢٥)، تاريخ الخلفاء، تحقيق: حمدى الدمرداش، مكتبة نزار مصطفى الباز، الطبعة الأولى.

- شهرستاني، أبو الفتح محمد بن عبدالكريم (١٤٠٤)، الملل والنحل، تحقيق: محمد سيد كيلاي، دار المعرفة، بيروت.
- صنعاني، أبو بكر عبد الرزاق بن همام (١٤٠٣)، المصنف، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، المجلس العلمي الهند يطلب من: المكتب الإسلامي، بيروت، الطبعة الثانية.
- طبري، محمد بن جرير (١٣٨٧)، تاريخ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، دار التراث - بيروت، الطبعة الثانية.
- غزالي، محمد بن محمد (١٤٢٤)، سرّ العالمين وكشف ما في الدارين، تحقيق: محمد إسماعيل و أحمد فريد المزيدي، دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة الأولى.
- گنجی شافعی، محمد بن یوسف (١٤٠٤)، كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب، تحقيق و تصحيح و تعليق: محمد هادي اميني، دار احياء تراث اهل البيت عليهم السلام، طهران، الطبعة الثالثة.
- نسائي، أحمد بن شعيب (١٤٠٦)، خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، تحقيق: أحمد ميرين البلوشي، مكتبة المعلا، الكويت، الطبعة الأولى.
- نسائي، أحمد بن شعيب (١٤٢١)، السنن الكبرى، تحقيق: حسن عبد المنعم شلبي، مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة الأولى.
- نيشابوري، مسلم بن حجاج (١٤١٩)، صحيح مسلم، رياض، بيت الافكار الدولي للنشر و التوزيع.



## پی نوشت‌ها:

۱. «فلما توفى رسول الله ﷺ قال ابوبكر انا ولى رسول الله ﷺ فحتمتا تطلب ميراثك من ابن أخيك و يطلب هذا ميراث امرأته من أبيها فقال أبو بكر قال رسول الله ﷺ ما نورث ما تركنا صدقه. فرأيتما كاذبا اثما غادرا خائنا والله يعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفى ابوبكر و انا ولى رسول الله ﷺ و ولى أبى بكر فرأيتمانى كاذبا اثما غادرا خائنا».
۲. «... فلما قبض رسول الله ﷺ قال ابوبكر انا ولى رسول الله ﷺ بعده أعمل فيه بما كان يعمل رسول الله ﷺ فيها ثم أقبل على على والعباس فقال وأتتما تزعمان أنه فيها ظالم فاجر والله يعلم أنه فيها صادق بار تابع للحق ثم وليتها بعد أبى بكر سنتين من إمارتى فعملت فيها بما عمل رسول الله ﷺ وأبو بكر وأتتما تزعمان أنى فيها ظالم فاجر ...».
۳. «لما ولى أبو بكر رضى الله تعالى عنه، خطب الناس فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أما بعد أيها الناس فقد وليتكم ولست بخيركم...»
۴. «لما بويح أبو بكر قام خطيبا فلا والله ما خطب خطبته أحد بعد فحمد الله وأثنى عليه ثم قال أما بعد فإنى وليت هذا الأمر وأنا له كاره ووالله لو ددت أن بعضكم كفانيه».
۵. «ثم قال لعثمان اكتب هذا ما عهد عليه أبو بكر بن أبى قحافة إلى المسلمين أما بعد ثم أغمى عليه فذهب عنه فكتب عثمان أما بعد فقد استخلفت عليكم عمر بن الخطاب ولم ألكم خيرا. ثم أفاق أبو بكر فقال اقرأ على فقرأ عليه ذكر عمر فكبر أبو بكر فقال جزاك الله عن الإسلام خيرا . ثم رفع أبو بكر يديه فقال اللهم وليته بغير أمر نبيك ولم أرد بذلك إلا صلاحهم وخفت عليهم الفتنة فعملت فيهم بما أنت أعلم به وقد حضر من أمرى ما قد حضر فاجتهدت لهم الرأى فوليت عليهم خيرهم لهم وأقواهم عليهم وأحرصهم على رشدهم ولم أرد محاماة عمر فاجعله من خلفائك الراشدين يتبع هدى بنى الرحمة وهدى الصالحين بعده وأصلح له رعيته . وكتب بهذا العهد إلى الشام إلى المسلمين إلى أمراء الأجناد أن قد وليت عليكم خيركم ولم آل نفسى ولا للمسلمين خيرا».
۶. «وكتب إلى أمراء الأجناد: وليت عليكم عمر ولم آل نفسى ولا المسلمین خيرا، ثم مات ودفن ليلا».
۷. «... أن لبا بكر حين حضره الموت أرسل إلى عمر يستخلفه ﷺ فقال الناس: تستخلف علينا فظا غليظا ، ولو قد ولينا كان أظظا وأغلظا ، فما تقول لربك إذا لقبته وقد استخلفت علينا عمر».

۸. «خَطَبَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ حِينَ وَلِيَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَاتَّيَّ عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ ثُمَّ قَالَ: «إِنِّي قَدْ وُلِّيتُ عَلَيْكُمْ، وَتَوَلَّوْا رَجَائِي أَنْ أَكُونَ خَيْرَكُمْ لَكُمْ، وَأَقْوَامَكُمْ عَلَيْكُمْ، وَأَشَدَّكُمْ اضْطِلَاعًا بِمَا يَنْوِبُ مِنْ مُهِمِّ أَمْرِكُمْ، مَا تَوَلَّيْتُ ذَلِكَ مِنْكُمْ...».

۹. «كَتَبَ إِلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ: إِنِّي قَدْ وُلِّيتُ عَلَيْكُمْ أَبَا مُوسَى لِيَأْخُذَ مِنْ مَنْ قَوَّيْتُكُمْ لِضَعِيفِكُمْ، وَلِيَقَاتِلَ بِكُمْ عَدُوَّكُمْ، وَلِيَدْفَعَ عَن دِينِكُمْ...».

۱۰. «وَوَلَّى عَبْدَ الْمَلِكِ قَطْنَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفَةَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ عَزَلَهُ وَوَلَّى بِشْرًا وَقَالَ: قَدْ وُلِّيتُ عَلَيْكُمْ بِشْرًا وَأَمَرْتَهُ بِالْإِحْسَانِ إِلَى مُحْسِنِكُمْ».

۱۱. «أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تِسْعَ سِنِينَ، لَمْ يَحُجَّ، ثُمَّ أَذِنَ فِي النَّاسِ بِالْحُجِّ، فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ يَقْدِرُ أَنْ يَأْتِيَ رَاكِبًا، أَوْ رَاجِلًا إِلَّا قَدِمَ، فَتَدَارَكَ النَّاسَ لِيُخْرِجُوا مَعَهُ حَتَّى جَاءَ ذَا الْحُلَيْفَةِ فَوَلَدَتْ أَسْمَاءَ بِنْتَ عَمِيْسٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: اغْتَسِلِي، وَاسْتِثْفِرِي بِثَوْبٍ، ثُمَّ أَهْلِي فَفَعَلْتُ».

۱۲. «وكان يوما صائفا حتى أن الرجل ليضع رداءه تحت قدميه من شدة الحر».

۱۳. «يَحْيَى بْنُ جَعْدَةَ، عَنِ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى غَدِيرِ خُمٍ فَأَمَرَ بِدَوْحٍ، فَكَسِحَ فِي يَوْمٍ مَا أَتَى عَلَيْنَا يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ حَرًّا مِنْهُ فَحَمِدَ اللَّهُ وَاتَّيَّ عَلَيْهِ وَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَمْ يُبْعَثْ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا مَا عَاشَ نِصْفَ مَا عَاشَ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ، وَإِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبَ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»، ثُمَّ قَامَ فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، «أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ» هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخْرِجَاهُ».

۱۴. «فَقَالَ أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا بَلَى قَالَ أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ قَالُوا بَلَى قَالَ فَهَذَا وَلِيٌّ مِنْ أَنَا مَوْلَاهُ...».

۱۵. «...فَقَالَ لِلنَّاسِ أَتَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ...».

۱۶. «قَالَ: أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَبُّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ ﷺ: أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَرَسُولَهُ أَوْلَى بِكُمْ؟ فَقَالُوا: بَلَى. قَالَ: فَمَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ هَذَا مَوْلَاهُ...»

۱۷. مائده / ۶۷

۱۸. «عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَنِ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ حَجَّةِ الْوُدَاعِ وَنَزَلَ بِغَدِيرِ خُمٍ أَمَرَ بِدَوْحَاتٍ فَقَمَمَنَ ثُمَّ قَالَ كَأَنِّي دُعِيتُ فَأَجِبتُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَاَنْظُرُوا كَيْفَ

تَخْلُفُونِي فِيهِمَا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ  
مَوْلَايَ وَأَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي عَلَيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَهَذَا  
وَلِيُّهُ اللَّهُمَّ وَالِّ مِنْ وَالَاهُ وَعَادِ مِنْ عَادَاهُ فَقُلْتُ لَزَيْدٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ مَا  
كَانَ فِي الدُّوْحَاتِ أَحَدٌ إِلَّا رَأَاهُ بِعَيْنِيهِ وَسَمِعَهُ بِأُذُنِيهِ».

۱۹. «... أن رسول الله لما نزلت (عليه) هذه آياته قال: الله أكبر على أكمال الدين و اتمام  
النعمة و رضا الرب برسالتى و ولايه على بن ابى طالب من بعدى ثم قال: من كنت  
مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و النصر من نصر و اخذل من  
خذله».

۲۰. ابن اثير در نهايه، ج ۲، ص ۱۶۰ مى نويسد: «سحاب، به معنای «آبر»، نام يکى از  
دستارهای پیامبر اکرم ﷺ بود».

۲۱. «أن رسول الله ﷺ عمم على بن أبى طالب (عليه) عمامته السحاب فأرآها من بين  
يديه و من خلفه».

۲۲. «عممى رسول الله ﷺ يوم غدیر خم بعمامة، فسدلها خلفى».

۲۳. «... فقال عمر بخ بخ يا أبا الحسن لقد أصبحت مولاي ومولى كل مولى...».

۲۴. «... فلقبه عمر بن الخطاب، فقال: هنيئاً لك يا على، أصبحت وأمسيت مولى كل  
مؤمن ومؤمنة».

|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| ۲۵. يناديهم يوم الغدير نبيهم | بخم وأسمع بالرسول مناديا       |
| فقال له قم يا على فاتنى      | رضيتك من بعدى إماماً وهاديا    |
| فقال من مولاكم و وليكم       | فقالوا و لم يبدو هناك التعاميا |
| الهك مولانا و انت و ليانا    | و لاتجدن فى الخلق للامر عاصيا  |
| فقال له: قم يا على فاننى     | رضيتك من بعدى اماماً و هادياً  |
| فمن كنت مولاه فهذا وليه      | فكونوا له أتباع صدق مواليا     |
| هناك دعا اللهم وال وليه      | و كن للذى عادى عليا معاديا     |

۲۶. «وسئل سفيان بن عيينة عن قول الله سبحانه: سَأَلَ سَائِلٌ فِيمَنْ نَزَلَتْ، فقال: لقد  
سألتنى عن مسألة ما سألتنى أحد قبلك. حدثنى أبى عن جعفر بن محمد عن أبائه،  
فقال: لما كان رسول الله ﷺ بغدير خم، نادى بالناس فاجتمعوا، فأخذ بيد على رضى  
الله عنه فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه.» فشاع ذلك وطار فى البلاد، فبلغ ذلك  
الححرث بن النعمان القهرى فأتى رسول الله ﷺ على ناقه له حتى أتى الأبطح، فنزل  
عن ناقته وأناخها وعقلها، ثم أتى النبى ﷺ وهو فى ملام من أصحابه فقال: يا محمد  
أمرتنا عن الله أن نشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله فقبلناه منك، وأمرتنا أن  
نصلى خمسا فقبلناه منك، وأمرتنا بالزكاة فقبلناه، وأمرتنا بالحج فقبلناه، وأمرتنا أن  
نصوم شهرا فقبلناه، ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعى ابن عمك ففضلته علينا

وقلت: من كنت مولاه فعلى مولاه، فهذا شيء منك أم من الله تعالى؟ فقال: «والذى لا إله إلا هو هذا من الله» فولى الحرث بن النعمان يريد راحلته وهو يقول: اللهم إن كان ما يقوله حقاً فأمطر علينا حجارة من السماء، أو اتتنا بعذاب أليم، فما وصل إليها حتى رماه الله بحجر فسقط على هامته وخرج من دبره فقتله، وأنزل الله سبحانه: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ.»

٢٧. «واجمع الجماهير على متن الحديث من خطبته في يوم عيد يزحم باتفاق الجميع وهو يقول: من كنت مولاه فعلى مولاه، فقال عمر بن الخطاب يا أبا الحسن لقد أصبحت مولاي ومولى كل مولى. فهذا تسليم ورضى وتحكيم ثم بعد هذا غلب الهوى تحب الرئاسة وحمل عمود الخلافة وعقود النبوة وخفقان الهوى في قعقة الرايات واشتباك ازدحام الخيول وفتح الأمصار وسقاهم كأس الهوى فعادوا إلى الخلاف الأول: فنبدوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً قليلاً.»

٢٨. «وهذا الحديث وإن دل على عدم الاستخلاف، لكن حديث غدير خم دليل على التولية وهي الاستخلاف، وهذا الحديث أعنى حديث غدير خم ناسخ لأنه كان في آخر عمره.»

٢٩. «لا امامة الا بالنص والتعيين ظاهراً مكشوفاً وقد نص النبي ﷺ على علي رضي الله عنه في مواضع وأظهر اظهاراً لم يشتهه على الجماعة الا أن عمر كتم ذلك وهو الذى تولى بيعته ابي بكر يوم السقيفة.»